

## نخستین مبتکوان آیینهای بهاری (نوروز)

مقدمه:

نوزایی طبیعت، شکستن سوز و سرمای زمستان و آغاز فصلی ملایم، زیبا و فرحبخش را تمامی کاینات با وجد و سرور استقبال میکنند. بویژه در ازمنه بسیار دور که ادامه حیات بر روی زمین به تمامی به لطف طبیعت وابسته بود، آغاز بهار شکوه و عظمت دیگری داشته است. بهمین جهت نیز جشن بهار در بین کلیه اقوام و ملل جهان به شیوه های گوناگون و تحت نامهای مختلف وجود داشته و دارد. برخوردهای انحصارگرانه و وسیله قرار دادن این جشن و سرور همگانی برای بزرگنمایی ملی، بویژه دادن جنبه های سیاسی نادرست به آن که با فلسفه این عید تناقض دارد، از سویی تخم عدم اعتماد و تفاهم را کاشته، از سویی دیگر با تحریک حس کنجکاوی باعث پیش آمدن این سؤال گردیده است که واقعا نخستین مبتکرین این آیینها کدام قوم بوده است؟

با توجه به مراتب فوق، ضمن تأکید بر این نکته که اساسیترین مسأله نه تعیین دقیق نخستین مبتکرین آن که امری بسیار مشکل میباشد، بلکه توجه به فلسفه این آیینها که عبارت از ایجاد محیط تفاهم و دوستی بین انسانها و احترام به حیثیت ملی یکدیگر میباشد، جهت زدودن اغتشاشات فکری و توهمات بیمورد، نظرات عده ای از صاحب نظران جهانی در رابطه با مبتکران اولیه این آیینها و یا درستتر اولین قومی که آنرا به نوشتار درآورد، خاستگاه و ویژگیهای فرهنگی آنان را به استحضار علاقمندان میرسانیم.

بر اساس تحقیقاتی که تا کنون پیرامون تاریخ تمدن جامعه بشری صورت گرفته است، سومریان بنیانگذاران اصلی فرهنگ و تمدن جهانی و از جمله مبتکرین آیینهای بهاری شناخته شده اند. زیرا این قوم برای اولین بار در تاریخ با اختراع خط (خط میخی) موفق شدند تا مجموعه تجربیات و معلومات جامعه خود را ثبت نموده به دیگر انسانها و نسلهای آینده انتقال دهند و بدین ترتیب بزرگترین انقلاب فرهنگی جامعه بشری را تحقق بخشند. لذا بقول س. ن. کرامر، تاریخ از سومر آغاز میگردد. سومریان که زبانشان نه سامی و نه هند و اروپایی بوده است، در بین النهرین واقع در کشور عراق میزیسته اند. آنان مردم بومی این منطقه نبوده بلکه قوم مهاجری بوده اند که در اواخر هزاره چهارم قبل از میلاد از سرزمین متمدن دیگری با کوله باری از تجربه و فرهنگ پیشرفته به این منطقه وارد شده اند. در رابطه با سرزمین اصلی این قوم هر چند نظرات نسبتاً متفاوتی ارائه گردیده است، اما نظر غالب و معتبر از آن صاحب نظرانیست که خلاصه و فشرده آن ذیلا از نظر خوانندگان عزیز میگردد:

بزرگترین سومرشناس معاصر پروفیسور س. ن. کرامر که بیش از چهل سال از عمر خود را صرف خواندن متون لوحه های سومری نموده است، بر اساس استنباطات خود از این متون، بویژه با تکیه بر اطلاعاتی که در منظومه جنگنامه سومری "آراتتا و ان مرکار" داده شده است و نیز شباهت زبان سومری با زبانهای اورال - آلتایی، خاستگاه و موطن اصلی سومریان را اطراف بحر خزر میداند.<sup>1</sup> مورخ ایرانی محمد جواد مشکور سرزمین اصلی آنان را جنوب شرقی بحر خزر (یعنی ترکمنستان م.) ارزیابی میکند.<sup>2</sup> حسن پیرنیا؛ نیز ضمن تأیید نظر فوق، زبانهای ایلامی و سومری را جزو زبانهای التصاقی دانسته با زبان ترکی در یک گروه زبانی قرار میدهد.<sup>3</sup> "ویل دورانت" در جلد اول اثر بزرگ خود بنام "تاریخ تمدن"، زیر عنوان "گهواره تمدنهای جهانی، راههای پیچیده و گجی آور آنو" منشأ تمدنهای سومر و ایلام را تمدن مقدمتر "آنو" واقع در 14 کیلومتری شرق آشغاباد پایتخت ترکمنستان ارزیابی میکند و در بخش مربوط به سومریان نیز آسیای میانه بودن موطن اصلی این قوم را بسیار محتمل دانسته، به شباهت زبان سومری با زبان مغولی نیز بعنوان یکی از دلایل اشاره میکند.<sup>4</sup> (متاسفانه در ترجمه فارسی کتاب این بخش مضمونا حذف شده است، م.) یکی از جدیدترین نظراتی که در این رابطه ارائه گردیده از پروفیسور "ورنر اشتاین" میباشد. بنظر وی سومریان به احتمال قوی از آسیای میانه به بین النهرین آمده اند و علت آنرا نیز از یکسو شباهت زبان سومری با زبان ترکی ساکنین کوههای آلتای یا ترکی آلتایی و از سویی دیگر تطابق اشکال و سببهای خطی که برای تصویر و توضیح معابد بکار برده اند با مناطق کوهستانی ارزیابی میکند. در حالیکه در سرزمین بعدی سومریان یعنی بین النهرین کوهی وجود ندارد.<sup>5</sup>

به نظر "نیکولسکی" که پدر باستانشناسی روسیه محسوب میگردد، مطالعه دستاوردهای باستانشناسی سالهای اخیر در ترکمنستان بیانگر رابطه تنگاتنگ تمدن ترکمنستان باستانی با تمدن بین النهرین میباشد و به احتمال قوی سومریان نیز از اطراف آشغاباد واقع در دامنه کوههای "کوپت-داغ" به بین النهرین مهاجرت نموده اند.<sup>6</sup> باستانشناس دیگر روسیه پرفیسور "اف. ماسون" نیز که خود سالها در کاوشهای باستانشناسی در مناطق مختلف

<sup>1</sup>Türk ensiklopedisi, 30-nci cild, Istanbul-1980, s. 115-119

<sup>2</sup> محمد جواد مشکور "ایران در عهد باستان" تهران-1985 ص. 115

<sup>3</sup> حسن شیرنیا "تاریخ ایران باستان" - مدخل جلد اول

<sup>4</sup>Will Durant ;Kulturgeschichte der Menschheit; KIn-1985, s. 109-110

<sup>5</sup>Werner Stein "Der neue Kultur Fahrplan" München-1998, s. 20

<sup>6</sup>K. Matewev, A. Sazonov "Zemlia drewnego dewortschie" Moskova-1986, s. 38

ترکمنستان بویژه "آلتین-دپه" شرکت نموده است نیز، وجود رابطه تنگاتنگ بین تمدنهای ترکمنستان و بین النهرین باستانی، از جمله نخستین سمبلهای خط تصویری آلتین-دپه و سومر قدیم را تأیید میکند.<sup>7</sup>

در رابطه با هم‌ریشه بودن زبان و تمدن سومری و ترکی، یکی از پیشگسوتان علم سومرشناسی "ف. هومل" از جمله چنین نوشته بود: "... اما نتیجه انکارناپذیری که از مجموعه مطالعاتمان بدست می آید عبارت از این واقعیت است که بین زبان سومری و شاخه آلتایی زبانهای اورال-آلتایی رابطه تنگاتنگی وجود دارد... در اینجا ذکر این نکته نیز لازم است که وجود چنان رابطه تنگاتنگی بین زبان سومری که متعلق به 3000 سال قبل از میلاد بوده و حفاظت آن توسط روحانیون بم‌نبه زبان مقدس دینی آنها از نابودی نجات داده است، با زبانهای آلتایی که تنها از قرن هفتم میلادی برای ما شناخته شده است، به ما جسارت و امکان میدهد تا وجود رابطه خویشاوندی نزدیک بین این دو زبان را مورد توجه قرار دهیم. لغات زیر را بعنوان مثال و دلیل می آوریم:

سومری: ؛آب؛ ترکی قدیم: ؛اب؛ (ترکی جدید ؛انو؛ م.)  
فارسی: سرا، خانه

سومری: ؛آبیا؛ مغولی: ؛ابو(گن) ؛ (ترکی شرقی ؛آبا؛ م.)  
فارسی: سالمند

سومری: ؛اومما؛ " : ؛امه(گن)؛ (ترکمن گوکلان: امه یعنی مادر.م.)  
فارسی: زن سالمند

سومری: ؛آقارین؛ ترکی قدیم: ؛کارون؛ (ترکی جدید ؛قارین؛ م.)  
فارسی: شکم

سومری: ؛آکلو؛ ترکی: ؛اکین؛  
فارسی: کشت

سومری: ؛آی" ترکی: ؛آی؛  
فارسی: خدای ماه

سومری: ؛دین، تیل؛ ترکی: ؛تیری؛ و (تین، م.)  
فارسی: زنده

سومری: ؛دینگیر؛ ترکی: ؛تنگری"  
فارسی: یزدان، خدا

÷ ÷ ÷ ÷ ÷

... با تکیه به مراتب فوق میتوانیم ادعا کنیم که رابطه خویشاوندی نزدیکی بین زبان سومری و اورال-آلتایی وجود دارد. اما علاوه بر آن در عرصه میتولوژی، اعتقادات دینی و نوع حیوانات اهلی که نگهداری میشده است نیز رابطه شگفت انگیزی دیده میشود که این نیز پس از مقایسه صرف زبانشناسانه تأکید دیگری بر درستی نتیجه گیری فوق میباشد...<sup>8</sup>

همانگونه که در بالا نیز اشاره گردید، محققین در زمینه تاریخ تمدن جهانی متفق القولند که نخستین سند مربوط به مراسم و آیینهای بهاری به سومریان میباشد. ما در ذیل، ترجمه فارسی متنی را که بیانگر داستان و فلسفه آیینهای بهاری (نوروز) میباشد از نظر خوانندگان عزیز میگذرانیم. این متن توسط دانشمند گرانمایه پروفیسور "علمیه چیگ" از لوحه های سومری که به خط میخی نوشته شده است قرائت و ترجمه گردیده است. خاتم علمیه چیگ 60 سال از عمر خود را صرف تحقیق و بررسی فرهنگ و باورهای دینی سومریان نموده، از جمله چندین سال در این عرصه با سومرشناس نامبرده در بالا پروفیسور س. ن. کرامر همکاری نزدیک داشته اند. در کنار آن متن دیگری به زبان آلمانی با مضمونی تقریباً یکسان که توسط کرامر استخراج گردیده، آورده شده است.

### توضیحات تطبیقی پیرامون اسامی سومری داستان

**1- Ekur**: این کلمه مرکب سومری از ترکیب دو کلمه E و kur تشکیل شده و به معنی ؛معبدی که بر روی تپه بنا گردیده؛ آمده است. کلمه E معادل Ev ترکی به معنی خانه و خانه خدا، کلمه kur هم در زبان سومری و هم در ترکی

<sup>7</sup>Vadim M. Masson "Das Lands der tausend Stüdt" Berlin-1987, s. 21-45

<sup>8</sup>F. Hommel "Ethnologie und Geographie des Alten Orient" München-1925, s. 20-25

باستان(از جمله به زبان ساکاه و پارتها) به معنی تپه، بلندی و قلعه میباشد که در ترکی شرقی امروز بصورت kurgan و در ترکمنی بشکل gorgan موجود میباشد. مثلا نام کوه بلندی که در جنوب ترکمنصحرا (کنبد کاوس) واقع شده و به شکل قلعه دیده میشود، به ترکمنی؛ بیلان-قورقان؛ و به فارسی؛ قلعه ماران؛ میباشد.

2- In-Anna: نام الهه زیبایی سومریان میباشد. این کلمه مرکب نیز از ترکیب دو کلمه In و Anna تشکیل شده است. کلمه In و یا En (در کلمه En-lil خدای باد و هوا) معادل کلمه ترکی eye و به معنی صاحب و رب النوع بوده، کلمه Anna (مترادف با An, Anu) به معنی خدا و خدای آسمان میباشد. نکته جالب اینست که بکار بردن کلمه اخیر با ترکیب کلمات دیگر بعنوان نامهای زنانه و مردانه، هم در زبان سومری و هم در ترکمنی امروز بسیار متداول بوده و میباشد. مثلا نامهای In-anna, Geshtin-anna, Kuli-anna, Anna-tu در زبان سومری و Anna-gül, Anna-tuwak, Anna-kuly... در زبان ترکمنی. از کلمه؛ آنا؛ در زبان ترکمنی نیز معنی خدا استنباط میشود. مثلا به روز جمعه که در همه ادیان بعنوان روز خدا، روز مقدس (روز هفتم، روز آسایش پس از شش روز آفرینش جهان) یاد میشود، به ترکمنی؛ آناگونی؛ یعنی روز خدا گفته میشود و همچنین آناپردی (آناوردی) معادل؛ خداداد؛ و غیره. نام؛ کولی-آنا؛ یکی از القاب؛ دوموزی؛ در داستان بالا در زبان سومری به معنی بنده و دوستدار خدا میباشد. از نام ترکمنی؛ آناکولی؛ (آناقولی) نیز همین معنی استنباط میشود زیرا؛ قول؛ به معنی بنده و؛ آنا؛ نیز همانگونه که در بالا دیدیم معادل خدا میباشد.

3- En-lil: به معنی رب النوع باد و هوا میباشد که از دو کلمه؛ ان؛ و؛ لیل؛ تشکیل شده است. کلمه؛ لیل؛ معادل کلمه؛ یایل؛ (ییل در ترکی قدیم) در زبان ترکی و به معنی باد و هوا میباشد.

4- Ludigirra: نام نویسنده سومری داستان سال نو و به معنی مرد خدا، آدم خدایی و خدادوست میباشد. این کلمه مرکب نیز از دو کلمه Dingir و lu، و یک پسوند -ra؛ تشکیل شده است. کلمه؛ لو؛ در زبان سومری هم به تنهایی به معنی؛ انسان؛ و هم همراه با کلمه دیگری انسان یا شخص منسوب به محل و یا ایل و طایفه معین میباشد، دقیقا همسنگ با پسوند؛ لو؛ (و یا؛ لی؛) در زبان ترکی مانند؛ یازرلو؛ (یازرلی) یعنی شخص منسوب به ایل ترکمنی؛ یازر؛ یا؛ یازیر؛ و؛ شاملو؛ (شاملی)، شخص منسوب به سرزمین شام، اهل شام، شامی. در این جایگاه گرامری؛ لو؛ در زبانهای سومری و ترکی معادل با؛ یای نسبی؛ در زبان فارسی میباشد. کلمه؛ دینگیر؛ همانگونه که در مقدمه دیدیم همواره و معادل با کلمه؛ تنگری؛ یا؛ تانری؛ ترکی (ترکمنی تانگری) به معنی خدا میباشد. پسوند؛ -ra؛ هم در زبان سومری و هم در ترکی قدیم دو فونکسیون گرامری را تأمین میکند است. یکی پسوند ظرف زمان و مکان، معادل حرف اضافه؛ در؛ در زبان فارسی میباشد مانند؛ آدا-را؛ به سومری و؛ آتا-را؛ به ترکی قدیم (آتا-دا در ترکی جدید) به معنی؛ در آتا، در نزد آتا؛ و دیگری به عنوان علامت مفعول با واسطه؛ به؛ در زبان فارسی و به معنی؛ به آتا، به سوی آتا؛ میباشد. در نتیجه اگر کلمه مرکب فوق را بر اساس گرامر ترکی امروز تنظیم کنیم میشود؛ دینگیرا لو؛ یا؛ دینگیرلو؛ که در زبان ترکی نیز میتوان همان معنی را استنباط کرد. بنظر برخی از سومرشناسان در دوره سومر جدید(متأخر) تحت تأثیر برخی از اقوام سامی چون؛ اکدها؛ گرامر زبان سومری تغییراتی را پذیرفته است، از جمله مانند زبان سامی عربی صفت قبل از موصوف و مضاف قبل از مضاف علیه آمده، در حالیکه در دوره سومر قدیم برعکس بوده است (مانند گرامر ترکی امروز).

بنا به تصریح سومرشناس نامی A. Falkenstein سومریان سرزمین خود را Kiengir و خود را Lukiangira مینامیدند<sup>9</sup>. حال اگر کلمه اخیر را بر اساس گرامر ترکی (یا سومری قدیم) تنظیم کنیم میشود؛ کینگیرالو؛ یا؛ کینگیرلو؛ که تقریبا معادل نام یکی از ایلات بسیار قدیمی ترک که اکنون در ترکیب انتیکی ملت آذربایجان موجود میباشد یعنی؛ کنگرلو؛ میشود<sup>10</sup>.

### نخستین خاطره ام از جشن سال نو

نخستین خاطره برجسته ای که از دوران کودکی بیاد دارم حرکت شورانگیز به همراه ازدحام حیرت آور مردم به سوی معبد بزرگ میباشد. هر یک با شور و شوق زایدالوصفی ازدواج قریب الوقوع خدایمان با الهه مان، به یکدیگر شادباش میگفتند. هدف از اینهمه تبریک و تهنیت ها برایم نامفهوم بود. هرچه پیشتر میرفتیم صدای دل انگیز ترانه سریان و آلات گوناگون موسیقی را رساتر می شنیدیم. من با شور و التهاب، حوادثی را خواهیم دید انتظار میکشیدیم. بالاخره به میدان بزرگی وارد شدیم. روبرویمان مناره ای که سر به آسمان ساییده بود و همچنین معبد EKUR؛ با زرق و برق تمام که گویا تازه بنا گردیده بود، پدیدار گشت... در طول آن مراسم باشکوه، در چنان تفریح و سرگرمی دلپذیری غرق شده بودم که پس از آن سالها این فرصت مهم را از دست ندادم. چون بزرگتر شدم با علاقه و آفری تصمیم گرفتم داستان سال نو را به رشته تحریر درآورم و بدین منظور به تحقیق و پرس و جو پرداختم. در مدرسه موضوع را با جزئیاتش آموختم. به جرأت میتوانم بگویم که متن منظوم آنرا بطور

<sup>9</sup>A. Falkenstein, "Das Sumerische", Leiden-1959, s. 14

<sup>10</sup>Friedrich Delitzsch, "Sumerische Glossar", Leipzig-1914

معنی لغات سومری از این اثر استخراج گردید.

خستگی ناپذیری به کرات خواندم. در اینجا از یادآوری این نکته نمیتوانم در بگذرم که ما ملتی شاعرگونه و شعر دوست میباشیم و برایمان مطلوبتر است که هر موضوعی را به شعر بنویسیم. از تحقیقاتی که نمودم به این نتیجه رسیدم که آغازگر جشن سال نو ما سومریان بوده ایم و داستان آن چنین است:

الهه محبوبمان، این-آنا، از ستاره بیلباد (نوس) آمده و با آن ارتباط تنگاتنگ دارد. بنا به اعتقاد ما بیلباد ستاره ایست بغایت گرم. اینکه گرم بودن این ستاره را نیاکانمان چگونه فهمیده اند، من نمیدانم. آیا واقعا گرم میباشد؟ آنرا نیز نمیدانم. بنا به اعتقاد ما گرمی این ستاره به الهه زیبایمان سوز و گرما و نیروی جنسی میبخشد و بهمین جهت نیز اورا الهه عشق نامیده ایم. عشق و عاشقی را او به ما آموخته است، در عین حال نفرت و نیروی تعارضمان را نیز از او به ارث برده ایم. در هر جنگی نیروی راهبرو تأمین کننده پیروزی برای شاهانمان نیز او بوده است. الهه مان بغایت زیبا و جذاب و بهمین نسبت نیز دلباختگان فراوانی داشته است که از میان آنها پر سوز و گدازترینشان خدای شبانمان: دوموزی؛ بوده است. ما بر این باوریم که در زمانهای دور پادشاهی بنام دوموزی داشته ایم. پادشاهانمان لقب چوپان بخود میداده اند. علت آن شاید این باشد که آنان فکر میکرده اند که، همانگونه که چوپانان از گوسفندان نگهداری و مواظبت میکنند، پادشاهان نیز اهالی مملکت را اداره و پاسداری میکنند. پادشاه دوموزی مورد احترام و محبت زیاد ملتمان بود. آیا خلق ما به این علت به او به چشم یک خدای مینگریسته اند و یا او حقیقتا یکی از خدایان بوده است؟ اینرا نیز نمیدانم. یکی دیگر از عاشقان الهه مان، خدای دهقان؛ انکیمدو؛ بوده است. این هردو برای بدست آوردن دل الهه وارد رقابت میشوند. یکی از محصولات خود شیر هدیه می آورد، دیگری آبجو اهدا میکند. یکی برای برایش گوسفند میبرد، دیگری پوشاک هدیه میکند. دل الهه بیشتر در گرو انکیمدو بوده است، اما دوموزی به طریقی برادر الهه مان خدای خورشید؛ اوتو؛ را به میان کشیده با کمک او دل الهه را بدست آورده با او ازدواج میکند. در یکی از روزها الهه مان تصمیم میگیرد تا جهت دیدار خواهر خود شاهزاده خانم؛ ارشکی گال؛ که حاکم دنیای زیر زمین بود، بدانجا برود. عجب! آیا هدفش این بوده است که حاکمیت آنجا را نیز بدست آورد؟ او میدانست که کسی که به دنیای زیرین برود دیگر برنمیگردد. اما از آنجایی که خودش الهه و خواهرش نیز حاکم آنجا بوده، امیدوار میشود که بتواند دوباره به روی زمین برگردد. اما با وجود این به وزیر خود که او نیز یک الهه بود، میگوید: "اگر تا سه روز دیگر از زیر زمین برنگشتم به انجمن خدایان رفته به آنان التماس کن تا مرا نجات دهند".

الهه لباسهای فاخر و زیبایی خود را میپوشد، هر چه زر و زیور داشت میآویزد و تاج؛ شاگوررای؛ خود را بر سر میگذارد و با دبدبه و کبکبه تمام بسوی دنیای زیرین روانه میشود. همینکه از اولین در دنیای زیرین پا به درون مینهد، دربان آنجا پا به میان نهاده میگوید: با این وضع به کجا میروی؟ الهه مان جواب میدهد: مگر نمی بینی من الهه عشق؛ این-آنا؛ هستم و به دیدار خواهرم که ملکه شماهاست آمده ام! دربان میگوید: هرکه میخواهد باشید، کسی که به اینجا میآید ناگزیر به تبعیت از قوانین و معیارهای اینجاست. یکی از لباسهایتان را در بیاورید! و یکی از لباسهایش را از تنش در میآورد. الهه به هر یک از درهای هفتگانه زیر زمین که وارد میشود، یکی از لباسهایش را در میآورد. وقتیکه از آخرین در وارد شد، کاملا برهنه شده بود و با آن وضع به حضور خواهرش برده میشود. خواهرش به محض مشاهده او با خشم تمام فریاد میزند: چرا به اینجا آمده ای؟ مگر نمیدانی کسی که قدم به اینجا میگذارد هرگز راه برگشت ندارد! و نگاهی دردناک و غم انگیز به او می افکند، الهه مان چون جسدی که از میخ آویخته باشد بجای خود خشک میشود.

وزیر پس از سه شبانه روز انتظار بیهوده، چون میبیند که خبری از دنیای زیر زمین نمی آید، بیدرنگ بسوی انجمن خدایان میشتابد و از تک تک آنان استمداد می طلبد، اما هیچیک اعتنایی به او نمیکنند. حتی پدرمان؛ En-Lil؛ باوجود اینکه پدر بزرگ الهه بود، تنها به گفتن این عبارت: "نمی خواست برود، در آنجا چکار داشت؟" اکتفا کرده حاضر به یاری او نمیشود.

اما از خوش حادثه خدای دانایی مان؛ En-Ki؛ در آنجا حضور داشت. او بیدرنگ دو جن بنامهای؛ کورقاررا، و؛ کالاتوررا؛ می آفریند، آب حیات و پوشاک حیات را بدستشان سپرده به دنیای زیرین روانه شان میکند. به محض اینکه آنان آب حیات را به روی الهه مان میپاشند، دوباره زنده شده برای بیرون رفتن به تلاش میافتند. ساکنان آنجا خطاب به الهه میگویند: "صبر کن! از اینجا نمیتوان بدین راحتی بیرون رفت. باید یکی را بجای خودت در اینجا بگذاری!" اما همان آن چه کسی را میتوانست بجای خود بگذارد؟ میگوید: "وقتی به روی زمین برگردم یکی را بجای خودم خواهم فرستاد".

الهه به همراه دو جن ترسناک به روی زمین برگشته جهت یافتن کسی که بتواند بجای خود به دنیای زیرین بفرستد، شهر به شهر میگردد. به هر شهر و آبادی که میرسد، می بیند که مردم در سوگ از دست دادن الهه محبوب خود لباس عزا به تن کرده اند. او دلش نمیآید که هیچیک از این انسانهای مهربان را به دنیای زیرین بفرستد. تا اینکه به شهر؛ کولاب؛ مقر حکمرانی شوهر خود؛ دوموزی؛ وارد میشود. چشمانش چه می بیند! شوهرش لباسهای فاخر و زیبایش را برتن کرده، تاج شاهی بر سر نهاده و با غرور تمام بر تخت خود تکیه زده است. انگار نه انگار که همسر محبوبش ناپدید شده باشد! الهه مان از مشاهده چنین وضعیتی آنچنان خشمگین میشود که از شدت غضب رو به همراهانش کرده میگوید: "بیاید اینرا بجای من به دنیای زیرین ببرید!" و آنها؛ دوموزی؛ را کشان-کشان به دنیای زیرین می برند.....

الهه دیگرمان؛ گشتین-آنا؛ خواهر دوموزی که از سرنوشت دردناک برادرش سخت اندوهگین گشته بود، به انجمن خدایان رفته با زاری و التماس از آنان میخواست تا وی را بجای برادرش به دنیای زیرین بفرستند. اما الهه مان؛ این-آنا؛ که به بی مکافات ماندن این بی حرمتی شوهرش راضی نبود، با این پیشنهاد به مخالفت بر میخیزد. گشتین-آنا با مشاهده این وضع میگوید: "اگر چنین است نیمی از سال را من در زیر زمین سر کنم و دیگر نیمه را برادرم". الهه مان؛ این-آنا؛ علیرغم خشم شدید خود، چون نمیخواست شوهرش تمامی سال را در زیر زمین بسر برد، با این پیشنهاد موافقت کرده آنرا به تصویب خدایان میرساند.

از آن زمان خدایمان؛ دوموزی؛ هر سال پس از آنکه شش ماه پاییز و زمستان را در زیر زمین سپری میکند، در آغاز بهار به روی زمین برگشته با همسر محبوب خود وصلت میکند. ما باور داریم که این وصلت به همراه خود نعمت و فراوانی به روی زمین میآورد. بهمین مناسبت هر سال در آغاز بهار، پادشاهمان بجای دوموزی و سرراهیه شهرمان در نقش این-آنا بهم میپیوندند. در طی روزهایی که آنان با هم به سر میبرند، نوازندگان، سرایندگان و خوانندگان ترانه های شورانگیز و آتشین میسرایند و به همراه نوازندگان میخوانند.

مضامین این ترانه ها را سخنان شورانگیز و پرشوری تشکیل میدهد که از سوی پادشاه و راهبه مان به نمایندگی دوموزی و این-آنا سروده میشوند و یا سروده های پیشین را تکرار میکنند. در زیر نمونه کوچکی از اینگونه ترانه ها را جهت آشنایی خوانندگان می آورم. نخست ترانه ای که از سوی؛ این-آنا؛ سروده شده است:

ای سرور دلپاخته ام، داماد!  
چه خوشست، سرور و شادمانیهایت.  
ای دلپاخته ام، شیر ژیان!  
چه خوشست، سرور و شادمانیهایت.

ارج نهادی تو بر من، در برابرت لرزان می ایستم  
داماد! چه خوشست از سوی تو به حجله ام برده شوم!  
ارج نهادی تو بر من، در برابرت لرزان می ایستم.  
شیر ژیان! چه خوشست از سوی تو به حجله ام برده شوم!  
داماد! بگذار لب بر لب بگذارم!  
ای شیرین بزرگوارم...

در زیر بیتی نیز از سروده های رب النوع مان دوموزی می آورم:

شراب ساقیش گواراست،  
و چون شراب، اعضای زنانه اش کامبخش.  
+ + +  
ای مجوه مقدس من، ای این-آنا؛ شاهانه ام.

این مراسم سال نو مارا نیز بیگانگان از آن خود ساخته اند، گویا این جشن نه مال ما بلکه از آن خودشان میباشد. نام الهه مان را نیز از؛ این-آنا؛ به؛ ایشتر؛ و نام خدایمان را از؛ دوموزی؛ به؛ "تامموز" تغییر دادند و اینها را به همزادان خود در سایر سرزمینها نیز آموختند. بدینسان این آیینهای سال نو از مرزهای ما فراتر رفت. کسی چه میداند، اگر این تأثیر و تجاوز آنان قرنهای بدینگونه دوام یابد، آنگاه کسی نخواهد فهمید که مراسم و آیینهای سال نو از آن که بوده، خواستگاه آن کجاست! آیا واقعا ناگوار و دردناک نیست؟

زندگینامه "Ludingirra" لوحه شماره 3  
(تقریباً مربوط به 4000 سال پیش)

## «آشنایی مختصر با آئینهای بهاری در میتولوژی ترکان»

### روز اوغوز خان:

«در داستان اوغوز و نیز صفحه 29؛ جامع التواریخ خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی؛ چنین می آید: ترکان از ریشه یافت این نوح میباشند. آنان بسوی شرق آمدند. بعثت این کوچ، اسم یافت به؛ ابولجه؛ ویا؛ ابولجه؛ تغییر یافت.؛ اورتاق؛ و؛ کورتاق؛ را که نزدیک شهر؛ اینانچ؛ بود، برای بیلاق خود انتخاب کرد و برای قشلاق نیز؛ یورساق؛،؛ گاکیان؛،؛ قارقوم؛،؛ تالاس؛ و؛ قاراسیرن؛ را پسندید. ابولجه صاحب فرزندی بنام؛ دیب باقوی؛ شد... دیب باقوی صاحب چهار فرزند شد. قاراخان صاحب فرزندی شد که نامش را؛ اوغوزخان؛ گذاشتند. همزمان با دنیا آمدن اوغوزخان گلها شکفت، درختان سبز و خرم گشت و بر روی زمین زندگی نوینی آغاز شد. پس از چند سالی، درست در همین روز، اوغوزخان بر دشمنانش چیره گشت و از تالاس تا بخارا را فتح کرد. به افتخار این روز آئینهای جشن و سروری بزرگ برپا کرده، نام؛ اوغوز گونی؛ (روز اوغوز) و یا؛ ینی گون؛ (روز نو) بر آن گذاشتند...»<sup>11</sup>

### جشن بهار در میان ترکان هون:

«... پیرامون وجود آئینهای بهاری در بین هونها همانند جشن بهار سومریان، چنین اطلاعاتی موجود میباشد: در منابع چینی هنگامیکه سخن از تمدن هونها میروید، به آئینهایی که رنگ دینی داشته و همه ساله در آغاز بهار برگزار میگردد، اشاره میشود. در این مراسم رهبران 24 طایفه هون شرکت میکردند و در ماه پنجم سال نیز در شهر؛ لونگ چنگ؛ گرد آمده، برای نیاکان خود، خدای آسمان و ارواح زمین و آب قربانیهایی تقدیم میکردند. خاقان هر بامداد از چادر خود بیرون آمده خورشید را پرستش میکرد و شبها نیز ماه را.»<sup>12</sup>

### جشن آی زیت:

«این جشن برای الهه زیبایی ترکان آلتایی بوده، آئینهای آن را در آغاز بهار و در میان جنگلها برگزار میگردد. این آئینها توسط شامانهایی سفید اداره می شد. لقب سیاه یا سفید را به شامانها از روی رنگ لباسشان میدادند. در روزهای جشن خانه ها را تمیز و تزیین کرده، بهترین غذاها را پخته و زیباترین لباسها را می پوشیدند. شامان 9 دختر و 9 پسر را انتخاب میکرد، آنان در دو طرف راست و چپ او می ایستادند. سپس شامان آنانرا به همراه خود به سرای؛ آی زیت؛ می برد و از همانجا نیز مراسم جشن و سرور آغاز میگردد. آی زیت را چنین تصویر میکردند: بر سرش روسری سفید، بر دوشش شال سفید و بر پاهایش چکمه ی سیاه، در میان درختان جنگل میگردد و یا پشت به سخره های بزرگ داده به خواب فرو میرود...»<sup>13</sup>

### جشن بهار در میان گوک تورکها، خلاصه داستان ارگنه کون:

بنا به این داستان که یکی از معروفترین داستانهای دنیای ترک میباشد، گوک تورکها (ترکان آسمانی) پس از آنکه از سوی دشمنانشان مورد قتل عام دهشتناکی قرار گرفتند، اندک باقیمانده آنان انجمنی تشکیل داده، در تصمیم زیر همرازی میشوند: " اگر بخواهیم به سرزمینمان برگردیم از چهارسوی در محاصره دشمن قرار گرفته است. بهترین کار این خواهد بود که در میان کوههای صعب العبوری که گذار کسی به آنجا نیفتد زیستگاهی بیابیم و در آنجا مسکن گزینیم." پس از آن به همراه دامهای خود راهی کوهستانها شدند. پس از مدتی جستجو به جایی رسیدند که راه دیگری بجز همان راهی که آمده بودند وجود نداشت، آنها راه سختی که اسب و شتر به زور عبور میکرد و اگر یک قدم اشتباه بر میداشتند، تکه پاره می شدند. اما در میان این کوهستان صعب العبور، سرزمین فراخ و بیکرانی گسترده بود که دارای رودها و چشمه ساران، گیاهان گوناگون و شکارهای فراوان بود. با دیدن آنجا سپاس پروردگار را بجای آورده دامهایشان را رها کردند. زمستانها از گوشت دامها و بهاران از شیرشان تغذیه کردند، از پوست و پشمشان برای خود پوشاک درست کردند. و آنجا را؛ ارگنه کون؛ نام نهادند.

دو شاهزاده ی ترک صاحب فرزندان زیاد شدند. فرزندان؛ قایی خان؛ بیشتر بودند؛ دوکوز اوغوز خان؛ دارای فرزندان اندکی بود. فرزندان قایی خان را؛ قیات؛ لقب دادند. فرزندان؛ دوکوز اوغوز خان؛ نیز دونا نام داشتند. بخشی را؛ توقوزلار؛ و بخش دیگر را؛ تورولکن؛ نامیدند.

فرزندان این دوخان زمان درازی در آنجا ماندند. شمارشان فزون گشت و بر سرتاسر آن سرزمین گسترش یافتند. شاخه های زیادی از قبایل و طوایف بوجود آمدند. پس از آنکه چهارصد سال در ارگنه کون ماندند، شمار خود و دامهایشان چنان افزایش یافت که دیگر در آن سرزمین نمی گنجیدند. جهت یافتن راهی برای حل مشکلات خود، در کنگره بزرگی به مشورت پرداختند و در نهایت چنین نتیجه گرفتند که: " از نیاکان خود شنیده بودیم که در بیرون از ارگنه کون سرزمینهای فراخ و زیبا برای زیستن وجود دارد... وطن قدیمی ما نیز همانجاها بوده است. خدارا شکر که

<sup>11</sup> NEVRUZ „Turk Kulturunde ... , s. 131

<sup>12</sup> Sencer Muzaffar, Dinin Turk ... , s. 53

<sup>13</sup> Veliev Kamil, Elin Yaddashi ... , s. 59

امروز شرایطمان دیگر آنچنان نیست که مجبور باشیم خودمان را همچنان در میان این کوهها محبوس نماییم. باید از میان این کوهها راهی بیابیم و بیرون آیم. با آنان که سر آستی با ما دارند در صلح و صفا زندگی کنیم و با آنان که سر ستیز دارند بجنگیم". پس از این قرار، هرچه گشتند راه خروجی نیافتند. آنگاه کسی از آنان گفت: "در اینجا یک معدن آهن وجود دارد که بنظر میرسد یک لایه آن آهن خالص باشد. اگر آهن آنرا ذوب کنیم راهی گشوده خواهد شد". پس از بررسی محل مورد نظر، پیشنهاد او را پذیرفتند. در اطراف و بالای کوه بطور یک در میان چوب و ذغال چیدند. سپس دمه هایی از 70 پوست درست کردند و در 70 نقطه کار گذاشتند. آتشی افروخته شروع به دمیدن کردند. به یاری خدا آهن ذوب و راهی گشوده شد که شتران باردار میتوانند به راحتی عبور کنند. آن ماه و روز و ساعت را معین کرده چون سیلی خروشان از کوهستان بیرون آمدند.

همینکه از ارگنه کون خارج شدند، بورتته چینه؛ از خاندان قایی، سفیرانی به تمام اطراف فرستاده خروچشان را اعلام کرد. به محض شنیدن این خبر اغلب ایلات از در صلح و اطاعت در آمدند و خافان بزرگ ترک؛ بورتته چینه؛ را تکریم کردند. برخی نیز به مخالفت برخاستند و جنگی در گرفت که به پیروزی گوک تورکها منجر گشت... بدین ترتیب پس از 450 سال با گرفتن انتقام خود از دشمنان، بر سرزمین آباء و اجدادی خود حاکم گشته، همانند گذشته بزرگترین خلق دنیا شدند.

از آن زمان در میان گوک تورکها مرسوم گشت که آنروز سال را جشن خودشان به شمار آورند. در آغاز این مراسم یک پارچه آهن را بر روی آتش گذاشته سرخ میکنند، سپس خاقان آنرا با گیره ای گرفته بر روی سندان میگذارد و با چکش بر آن می کوبد. همه بزرگان، این روز را به مثابه روز رهایی از محاصره و زندان مقدس می شمارند.<sup>14</sup> بنا به تصریح محققین و دانشمندان، زمانیکه گوک تورکها از کوهستان بیرون آمدند، کران تا کران دشتهای سبز و خرم و پوشیده از گل و شکوفه، و تمامی کائنات غرق در شادی و هیجان بوده است. در حقیقت این داستان سمبل نوزایی گوک تورکها میباشد. «بنا به تصریح محقق آذربایجانی؛ کامیل ولی اف؛ روز خروج از ارگنه کون مصادف با 9 مارس بوده است»<sup>15</sup>

#### جشن بهار در میان اویغورها:

«افسانه های اویغوری ایلک یاز(بهار)، بوکوکاقان، بینی دن دوغوش (نوزایی) در میتولوژی ترک جایگاه ویژه ای دارد... در منابع چینی مربوط به قرون وسطی شرح مفصلی از این افسانه ها موجود میباشد: ... در بدنه درخت بزرگ و خشکی که در میان دو رود؛ تولا؛ و؛ سلینگان؛ قرار داشت، یک برجستگی همچون علامت حاملگی پدیدار میشود. پیوسته نوری از آسمان بر درخت فرود می آمد. پس از گذشت 9 ماه و نه روز، این برآمدگی درخت می ترکد و از میان آن پنج کودک ظاهر می شود. این پنج کودک سمبل نوزایی ترکهای اویغور و در حقیقت بیانگر نگاه اویغورها به نسلهای جدید، همانند نوزایی طبیعت میباشد... پروفسور؛ آبه تاکه او؛ با بررسی اقوام اویغوری در اوایل قرون وسطی و پیدایش اسطوره ی؛ بوکوکاقان؛ روز نوزایی را تقریباً مصادف با 28-21 مارس میدانند... افسانه؛ بوکوکاقان؛ دارای دو مفهوم میباشد: یکی ریشه ی اویغورها، و دیگری سمبل نوزایی و جشن بهار میباشد...»

ترکهای اویغور ادیان گوناگونی چون بودیزم، مانویت، مسیحیت (نسطوری) و اسلام را پذیرفته اند. اما در زمینه ی تمامی این ادیان، پژواک باور ملی آنان؛ گوک تاتری؛ یعنی باور به خدای آسمان را به روشنی میتوان دید. مثلاً بارداری درخت فوق الذکر از نواری بود که از گوک تاتری بر وی فرود می آمد... در گونه (واریانت) مغولی این اسطوره با نام؛ بوقوخان؛ نیز الهه ای با بوقوخان وصلت میکند و فرزندی را که به دنیا می آورد، در گودی تنه ی یک درخت نگهداری میکند. بوقوخان کودک را از آنجا در می آورد...»<sup>16</sup>

#### نوزایی در میتولوژی ترکمن (افسانه ی آق پامیق):

آق پامیق از افسانه های بسیار قدیمی ترکمنی بوده، ریشه آن به نخستین ادوار تاریخ ملتمان می رسد. کوتاه شده ی این افسانه که مسائل متنوع و پر مفهومی را در بر میگیرد، چنین است: «در زمانهای بسیار دور، تنها دختر یک خانواده بنام؛ آق پامیق؛ از نداشتن برادر در غم و اندوهی ژرف و دردناک به سر می برد. این در حالی بود که هفت برادر وی که در در کمره کوههای بلند با شکار حیوانات روزگار میگذراندند، از فرط قهر و خشمی که از نداشتن خواهر بر وجودشان حاکم بود، به خانه و کاشانه خود برنمی گشتند( یعنی به دلایلی که در قسمت قبلی داستان میگذرد، خواهر و برادران از وجود یکدیگر بیخبرند). پدر و مادر آق پامیق از ترس اینکه میباید دخترشان برای یافتن برادران خود، راه پر مخاطره ی کوهستان را در پیش گیرد، چیزی در باره وجود برادرانش به وی نمیگفتند و این واقعیت را همچون رازی در سینه حبس میکردند... روزی از روزها آق پامیق داستان هفت برادر خود را از یکی از همسایگان میشنود و بیدرنگ برای یافتن آنان به همراه گربه خود و یک قرص نان، راه کوهستانها را در پیش می گیرد... در نهایت به وصال برادران خود نائل گردیده، در کنار آنان زندگی پر سعادت و آکنده از شور و شوق را از سر می گیرد...»

<sup>14</sup> Karalioglu Seyitkema, Turk Edebiyati Tarihi ... , s. 63-65

<sup>15</sup> Veliev Mamil, Elin ... , s. 44-45

<sup>16</sup> NEVRUZ „Turk Kulturunde ... ,, s. 168-171

پس از چندی که بدین منوال میگذرد، دیو سیاهی که مشتاق مکیدن خون آدمیزاد بود، به سراغ آق پامیق می آید. بین دیو و برادران آق پامیق نبرد مدهشی آغاز میگردد. نخست برادران آق پامیق بر دیو غلبه کرده سرش را از تن جدا میکنند. اما چند روز بعد تعداد بیشماری از دیوان حمله ور شده، پس از کشتن هفت برادر، گوشت آنها را خورده استخوانهایشان را به زمین انداخته میروند.

آق پامیق که با پنهان شدن در کمینگاهی از این مهلکه جان سالم بدر برده بود، با حزن و اندوهی ژرف و جانکاه دست و پنجه نرم میکند اما از پا نمی افتد. و برای یافتن راه و چاره ی دادن حیات دوباره به برادران خود، سیر و سیاحت سخت و اسرارانگیزی را در پیش میگیرد...

وی پس از طی راهی دراز، پشت سر نهادن کوههای بلند و دشتهای وسیع، و پرس و جو و گذار از میان ایلات و اقوام بیگانه، در نهایت پیرزن دانایی را یافته درد و رنج خود و آماج آن سرگردانی بی پایان را برایش بازگو میکند. وی پس از همدردی عمیق به آق پامیق میگوید: "در پشت تپه روبرویی شتری بنام ؛ آق مایا؛ [نام نوعی شتر و یکی از سمبلهای زیبایی در فرهنگ ترکمنی] زندگی میکند. اگر بتوانی شیر آن شتر را بدست آوری و بر روی استخوانهای برادرانت بپاشی، همان آن زنده خواهند شد. اما این شتر نسبت به انسانها بسیار حساس و خشن بوده، کسی نمی تواند با او نزدیک شود. در دامنه تپه بچه ی وی می چرد. اگر به او التماس کنی شاید ترا یاری کند".

آق پامیق آهسته آهسته به بچه شتر که در چراگاهی زیبا و پر گل و شکوفه در حال چریدن بود نزدیک می شود. درد و رنج خود را برایش بازگو کرده، به خواهش و التماس طلب یاری میکند... در نهایت با کمک بچه شتر، آق پامیق موفق می شود که مقداری از شیر ؛ آق مایا؛ را گرفته با خود ببرد. همینکه شیر را بر روی استخوانهای برادرانش میپاشد، همگی زنده می شوند. آنان گمان میبرند که به خواب عمیقی فرورفته بودند. وقتی که آق پامیق تمامی ماجرا را برایشان بازگویی میکند، شور و هیجان و شادی زایدالوصفی بر هرکس و همه جا حاکم می گردد. برادران، به خاطر این فداکاری و پیروزی شگرف، بر خواهرشان آفرین ها میخوانند و سپاس بی پایان نثارش میکنند. زندگی دوباره و پرشگونی را آغاز میکنند...»<sup>17</sup>

همانگونه که می بینیم، بین انواع آیینهای بهاری در بین سومریان و ترکان، بویژه افسانه ی ترکمنی، شباهتها و همسانیهای فراوانی به لحاظ مضمونی موجود میباشد. در همه ی آنها پایه اصلی و فلسفه ی این آیینها نوزایی، تجدید و ادامه ی حیات میباشد. مثلاً در افسانه آق پامیق نیز همانند متون سومری تجدید حیات قهرمانان درست همزمان با نوزایی طبیعت و آغاز بهار تحقق میپذیرد. جالب است که در این افسانه ترکمنی نام کوچکترین برادران نیز ؛ بایرام؛ یعنی جشن و عید میباشد. این خود نشان میدهد که در زمانهای دور نیز ترکمنها آغاز بهار را با آیینهای جشن استقبال میکرده اند. علاوه بر این در شاخه های مختلف زبان ترکی رد پای واژه های دینی زبان سومری را نیز میتوان یافت. به مثالهای زیر توجه فرمائید:

### مختصری پیرامون بعضی از مراسم بهاری در بین ترکان

« قرقیزها: قیرقیزها مراسم بهاری و سال نو را با شیردهی حیوانات و با نوشیدن قییمیز (شیر مادبان) آغاز می کنند و به یکدیگر می گویند "جیل آسیررو" میگویند، یعنی سال نورا به سلامتی بگذرانیم. مراسم گوناگونی به احترام "اومای" مادر خدای و سمبل فراوانی و نعمت برگزار می کنند. دختران نوعی کاج خوشبو می سوزانند و بوی خوش آنها در منازل و میان دامها می پراکنند. آتش برپا کرده با گفتن "آلاس-آلاس" از روی آن می پرند که سمبل پاک کردن گناهان و رماندن شیطان میباشد. سومه لک و کوجه می پزند.

ترکان اویغور: اویغورها آیینهای باهاری را با نظم خاص و بسیار جالبی برگزار می کنند. این مراسم به ترتیب زیر اجرا می شود:

روز اول- با تهیه غذاهای متنوع و صرف جمعی با جمله "ینگ یاشینگ قوتلی بولسون" (سن نوات مبارک، شاید هم منظور "تولد دوباره ات مبارک" باشد؟) به یکدیگر تبریک می گویند.

روز دوم- به زیارت آرامگاه گذشتگانشان می روند.

روز سوم- زیارت یکدیگر و سرزدن به خانه ها که آنها "یاز گزیسی" یعنی گردش بهاری مینامند.

روز چهارم- مراسم جشن و پایکوبی همگانی از پیرو جوان و زنان و کودکان. جمعی نیز خود را به شکل حیوانات مختلف در می آورند.

روز پنجم- گردشهای بهاری که عبارت است از "آت گزیسی" (گردش با اسب در صحراها) و "داغ گزیسی" (گردش در کوهها) و گردش به همراه موزیک میباشد.

روز ششم- مسابقه داستانسرای و داستانگویی پیرامون پیدایش آیینهای بهاری و پیدایش آن.

روز هفتم- ایجاد صلح و آشتی میان کسانی که به هر دلیل بینشان کدورت و دشمنی پیدا شده است.

روز هشتم- شور و مشورت پیرامون عمران و آبادی زیستگاههایشان و تصمیم جمعی جهت رونق اقتصادی شان.

<sup>17</sup> Akpamyk, Ashgabad-1985, Magaryf neshri



روز نهم- دستگیری از مستمندان.

ترکان قاراچای: در میان ترکان قاراچای آیینهای بهاری با نیایش به پیشگاه "قوللو" خدای نعمت و فراوانی آغاز می شود و برای کسب رضای او آیین رقصهای جمعی، مسابقه اسبدوانی، کشتی گیری و تیراندازی اجرا می کنند. بخاطر او گوسفند قربانی میکنند. همچنین از خدای زراعت "داوله" نیز تمنای نعمت و فراوانی می کنند.

ترکان ازبک: در ازبکستان نیز ینگگی گون" (نوروز) را با مراسم گوناگونی برگزار می کنند، از جمله بازی تخم مرغ و تهیه هفت سین: سومه لک، سامسا، ساری یاغ، سرکه، سویت، سته ر، سوماق...<sup>18</sup>

ترکان آذربایجان: پرتنوع ترین آیینهای بهاری در بین ترکان آذربایجان موجود است که از چند هفته قبل از آغاز سال نو شروع و بعد از آن نیز ادامه پیدا می کند که بیان آن در این مختصر نمی گنجد و با مراجعه به کتابها و سایتهای انترنتی آذربایجانی در رابطه با آیینهای نوروزی میتوان آشنا شد.

ب. گری ، بهار 2001 میلادی

<sup>18</sup> „Türk kültüründe Yenigün (nevruz) Uluslararası Bilgi Sempozyumu Bildirisi“ Ankara-1995, „Atatürk Kültür Merkezi“